



- 1 پس به آن کناره دریا تا به سرزمین جَدَریان آمدند.
- 2 و چون از کشتی بیرون آمد، فی‌الغور شخصی که روحی پلید داشت از قبور بیرون شده، بدو برخورد.
- 3 که در قبور ساکن می‌بود و هیچ‌کس به زنجیرها هم نمی‌توانست او را بند نماید،
- 4 زیرا که بارها او را به گندها و زنجیرها بسته بودند و زنجیرها را گسیخته و کندها را شکسته بود و احدی نمی‌توانست او را رام نماید،
- 5 و پیوسته شب و روز در کوهها و قبرها فریاد میزد و خود را به سنگها مجروح می‌ساخت.
- 6 چون عیسی را از دور دید، دوان دوان آمده، او را سجده کرد،
- 7 و به آواز بلند صیحه زده، گفت، ای عیسی، پسر خدای تعالی، مرا با تو چه کار است؟ تو را به خدا قسم می‌دهم که مرا معذّب نسازی.
- 8 زیرا بدو گفته بود، ای روح پلید از این شخص بیرون بیا!
- 9 پس از او پرسید، اسم تو چیست؟ به وی گفت، نام من لجئُون است زیرا که بسیاریم.
- 10 پس بدو التماس بسیار نمود که ایشان را از آن سرزمین بیرون نکند.
- 11 و در حوالی آن کوهها، گله گراز بسیاری می‌چرید.
- 12 و همه دیوها از وی خواهش نموده، گفتند، ما را به گرازها بفرست تا در آنها داخل شویم.
- 13 فوراً عیسی ایشان را اجازت داد. پس آن ارواح خبیث بیرون شده، به گرازان داخل گشتند و آن گله از بلندی به دریا جست و قریب بدو هزار بودند که در آب خفه شدند.
- 14 و خوکبانان فرار کرده، در شهر و مزرعه‌ها خبر می‌دادند و مردم بجهت دیدن آن ماجرا بیرون شتافتند.
- 15 و چون نزد عیسی رسیده، آن دیوانه را که لجئُون داشته بود دیدند کهنشسته و لباس پوشیده و عاقل گشته است، بترسیدند.
- 16 و آنانی که دیده بودند، سرگذشت دیوانه و گرازان را بدیشان بازگفتند.
- 17 پس شروع به التماس نمودند که از حدود ایشان روانه شود.
- 18 و چون به کشتی سوار شد، آنکه دیوانه بود از وی استدعا نمود که با وی باشد.
- 19 اما عیسی وی را اجازت نداد، بلکه بدو گفت، به خانه نزد خویشان خود برو و ایشان را خبر ده از آنچه خداوند با تو کرده است و چگونه به تو رحم نموده است.

- 20 پس روانه شده، در دیکاپوگلس به آنچه عیسی با وی کرده، موعظه کردن آغاز نمود که همهٔ مردم متعجب شدند.
- 21 و چون عیسی باز به آنطرف، در کشتی عبور نمود، مردم بسیار بر وی جمع گشتند و بر کناره دریا بود.
- 22 که ناگاه یکی از رؤسای کنیسه، یایرُس نام آمد و چون او را بدید بر پایهایش افتاده،
- 23 بدو التماس بسیار نموده، گفت، نَفَس دخترک من به آخر رسیده. بیا و بر او دست گذار تا شفا یافته، زیست کند.
- 24 پس با او روانه شده، خلق بسیاری نیز از پی او افتاده، بر وی ازدحام می نمودند.
- 25 آنگاه زنی که مدّت دوازده سال به استحاضه مبتلا می بود،
- 26 و زحمت بسیار از اطّابای متعدّد دیده و آنچه داشت صرف نموده، فایده ای نیافت بلکه بدتر می شد،
- 27 چون خبر عیسی را بشنید، میان آن گروه از عقب وی آمده، ردای او را لمس نمود،
- 28 زیرا گفته بود، اگر لباس وی را هم لمس کنم، هرآینه شفا یابم.
- 29 در ساعت چشمه خون او خشک شده، در تن خود فهمید که از آن بلا صحت یافته است.
- 30 فی الفور عیسی از خود دانست که قوّتی از او صادر گشته. پس در آن جماعت روی برگردانیده، گفت، کیست که لباس مرا لمس نمود؟
- 31 شاگردانش بدو گفتند، می بینی که مردم بر تو ازدحام می نمایند! و می گویی کیست که مرا لمس نمود؟!
- 32 پس به اطراف خود می نگریست تا آن زن را که این کار کرده، ببیند.
- 33 آن زن چون دانست که به وی چه واقع شده، ترسان و لرزان آمد و نزد او به روی در افتاده، حقیقت امر را بالتّمام به وی باز گفت.
- 34 او وی را گفت، ای دختر، ایمانت تو را شفا داده است. به سلامتی برو و از بلای خویش رستگار باش.
- 35 او هنوز سخن می گفت، که بعضی از خانۀ رئیس کنیسه آمده، گفتند، دخترت فوت شده؛ دیگر برای چه استاد را زحمت می دهی؟
- 36 عیسی چون سخنی را که گفته بودند شنید، در ساعت به رئیس کنیسه گفت، مترس ایمان آور و بس!
- 37 و جز پطرس و یعقوب و یوحنا برادر یعقوب، هیچ کس را اجازت نداد که از عقب او بیایند.
- 38 پس چون به خانۀ رئیس کنیسه رسیدند، جمعی شوریده دید که گریه و نوحه بسیار می نمودند.
- 39 پس داخل شده، بدیشان گفت، چرا غوغا و گریه می کنید؟ دختر نمرده بلکه در خواب است.
- 40 ایشان بر وی سُخریه کردند. لیکن او همه را بیرون کرده، پدر و مادر دختر را با رفیقان خویش برداشته، به جایی که دختر خوابیده بود، داخل شد.
- 41 پس دست دختر را گرفته، به وی گفت، طلیتا قومی. که معنی آن این است، ای دختر، تو را می گویم برخیز.
- 42 در ساعت دختر برخاسته، خرامید زیرا که دوازده ساله بود. ایشان بی نهایت متعجب شدند.

43 پس ایشان را به تأکید بسیار فرمود، کسی از این امر مطلع نشود. و گفت تا خوراکی بدو دهند.